

سعادت حیات انسانی را کامل نموده و به اخلاق فاضله جهت تربیت نفوس و پاکی ارواح آراسته است و به وسیله معارف عالی توحیدی و ولایی و دیگر اعتقادات پاک جلا داده است. پس اکتفا به ظواهر احکام و رها کردن دیگر ابعاد دین تمسخر آیات الهی است.^{۱۶}

دولت دینی، ضرورت طریق سعادت

به نظر علامه دلالت براهین عقلی، هدایت فطرت انسانی و مؤیدات متواتر نقلی بر این تعلق دارد که ضمانت سعادت حیات و حفظ مصالح جامعه در گرو الهی بودن بالضرورة قوانین اجتماعی و تعیین وظایف انسانی است.^{۱۷} بدیهی است این قوانین در جامعه اسلامی تا به اجرا در نیایند هیچ گونه سعادت را رقم نخواهند زد. از این رو تحقق دولت برای اجرای احکام الهی ضروری است.

همچنین از نظر علامه دین باید عهده دار ولایت بر امور امت باشد و این اقتضای معارف حقیقی، اصول اخلاقی و احکام فرعی گسترده ای است که تمام حرکات و سکنات فردی و اجتماعی بشر را در هر عصر و مکانی در بر می گیرد. جامعه دینی همانند سایر جوامع انسانی از حاکمی که تدبیر امور مردم را به دست گیرد بی نیاز نیست.^{۱۸}

دولت دینی و عدالت اجتماعی

علامه وجود یک قوه قاهره بر دیگر قوا را که مسلط بر همه افراد اجتماع باشد لازم و ضروری می داند با این هدف که قوای طغیانگر سلطه جورا به سمت اعتدال بازگرداند و افراد پایین دست رو به هلاکت را نیز به اعتدال بکشاند تا همه قوای جامعه برابر و متحد گردند، سپس هر یک را در جایگاه خاص خود قرار دهد و حق هر ذی حقی را به او واگذارد.^{۱۹}

دولت دینی و رعایت حقوق و مصالح عمومی

حکومت انسانی مطلوب نزد خداوند حکومتی است که در آن حاکمان حقوق هر یک از افراد را حفظ می کنند و مصالح همه آحاد را به طور برابر از هر طبقه و صنفی که باشند مراعات می کنند. از این رو نافی حکومت فردی لذت گرای مستبد یا حکومت اکثریت سودجوی نافی حقوق اقلیت است.^{۲۰} فرد فرد جامعه نسبت به منافع عمومی در برابر تهدیدات دشمنان تکلیف دارند، زیرا منفعت هر یک از آن ها مورد تهدید قرار گرفته است. همچنین هر فرد از جامعه موظف است که به اجرایی شدن احکام و قوانین اجتماعی همت گمارد و در برابر

دشمن منافع جامعه مقاومت نماید. مواردی که از عهده فرد بر نمی آید بر عهده حکومت است.^{۲۱}

دولت دینی و حفظ آزادی های عمومی

بر اساس دیدگاه علامه، اسلام برای مردم از هر سنجی باشند احترامی برابر قرار داده است. از این رو برای نفوس و اعراض و اموال مردم احترام قائل است و به شعور و خواست و رفتار و منافع مادی و وجودی آن ها اهمیت داده است. والی امر در اسلام صرفاً در اجرای حدود و احکام و در باب مصالح عمومی که به سود جامعه دینی است بر مردم ولایت دارد. اما در باب تمایلات نفسانی و خواسته های شخصی همانند دیگر مردم است و امتیاز ویژه ای ندارد و او امر او در امور شخصی نافذ نیست. اسلام از این طریق موضوعاً بردگی بر پایه زور و قدرت را مرتفع ساخته است.^{۲۲}

جمع بندی:

علامه طباطبایی همانند سایر فیلسوفان اسلامی سعادت حقیقی را در دو حوزه علم و عمل پی می گیرد. از نظری این علم باید علمی نافع و حاکی از حقایق مرتبط با غایت نهایی انسان باشد و عمل نیز باید از سنجی باشد که نفس انسانی را به اعتدال بازگرداند. البته اعتدال نفس با نظریه مراتب سعادت متفاوت خواهد بود. حرکت بر مدار سعادت با هدایت همراه است و هادیان امور باید خود هدایت یافته باشند و معصوم از ظلم و گناه باشند. اگرچه تمامی انسان ها به جهت استعداد وجود از رحمت عام الهی بهره مند هستند، اما تنها کسانی از خوان هدایت و رحمت خاصه الهی بهره مند می شوند که از یک سواستعداد هدایت در آن ها وجود داشته باشند و از سوی دیگر خود نیز در عمل به آن پایبند باشند. در این صورت، اهل ایمان و عمل صالح سعادت مند خواهند بود. از این رو کسانی که مستعد هدایت نیستند و عالمانه و عامدانه به انکار حقایق عالم غیب می پردازند و نیز کسانی که مستمراً به اعمال شنیع و زشت اهتمام دارند دچار شقاوت خواهند شد. غایت از حکومت و دین سعادت است و دین به جهت در برداشتن حقایق اعتقادی، فضایل اخلاقی و قوانین الهی برای دستیابی به سعادت ضروری است و حکومت نیز برای به سعادت رساندن مردم به این سه مؤلفه نیازمند است. از این رو وجود حکومت دینی ضروری است. حکومت دینی با اجرای عدالت اجتماعی، رعایت مصالح جمعی و حقوق عمومی و نیز حفظ آزادی های مشروع مردم زمینه ساز سعادت آنان است. ▶

پی نوشت

۱. طباطبایی، سید محمد حسین (۱۳۷۵)، تفسیر المیزان، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ج ۳، ص ۴۳۳.
۲. همان، جلد ۳، ص ۴۳۳.
۳. همان، ج ۵، ص ۵۷-۶۸.
۴. همان، ج ۳، ص ۱۲.
۵. همان، ج ۲، ص ۱۸۴.
۶. همان، ج ۷، ص ۱۹۸.
۷. همان، ج ۴، ص ۱۰۷.
۸. همان، ج ۲، ص ۳۳۱.
۹. همان، ج ۱، ص ۱۱۳.
۱۰. همان، ج ۱، ص ۱۸۳-۱۸۴.
۱۱. همان، ج ۱، ص ۹۳.
۱۲. همان، ج ۱، ص ۲۲۸.
۱۳. همان، ج ۱، ص ۴۱۴.
۱۴. همان، ج ۱، ص ۱۹۳.
۱۵. همان، ج ۱، ص ۱۸۴.
۱۶. همان، ج ۲، ص ۲۳۶-۲۳۷.
۱۷. همان، ج ۱۵، ص ۳۲۶.
۱۸. همان، ج ۶، ص ۴۸.
۱۹. همان، ج ۲، ص ۱۴۴-۱۴۵.
۲۰. همان، ج ۹، ص ۱۱۵.
۲۱. همان.
۲۲. همان، ج ۶، ص ۳۴۴.